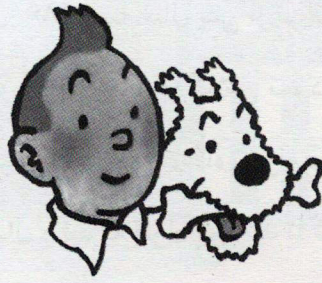
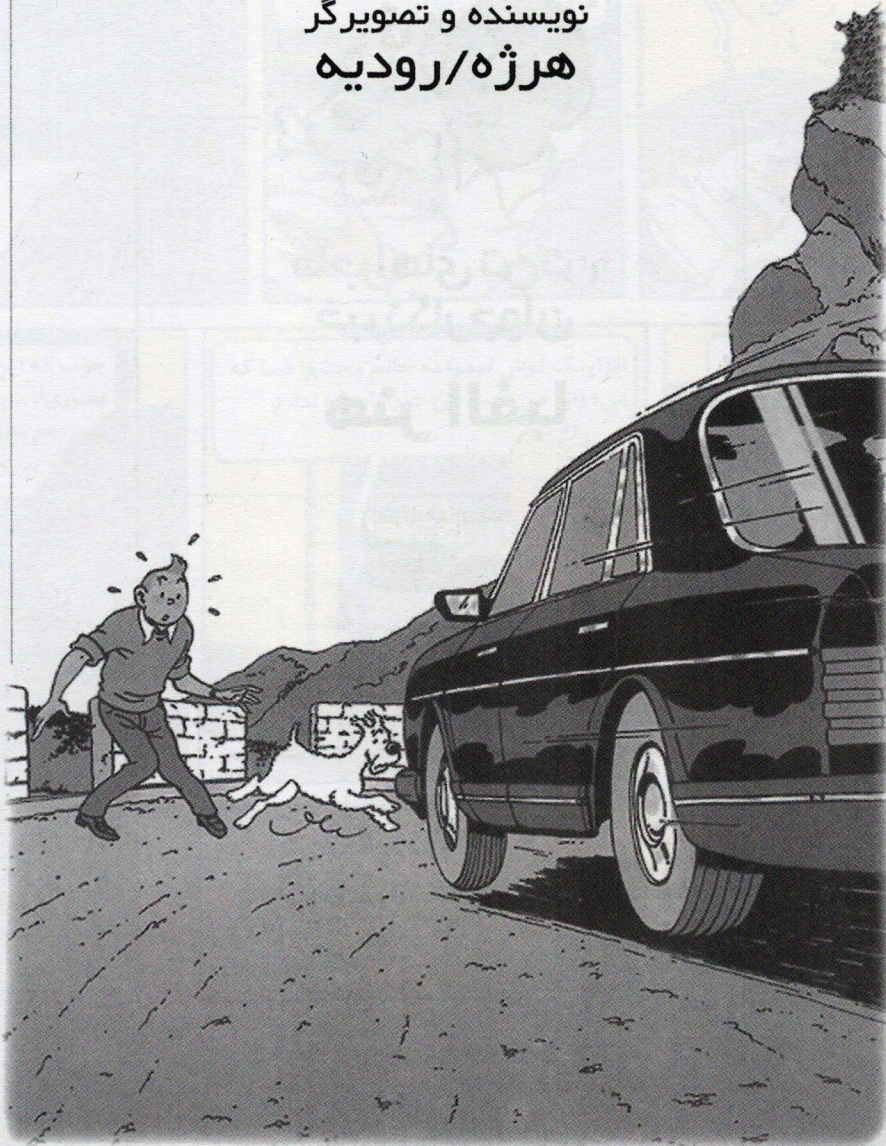


به نام خدا



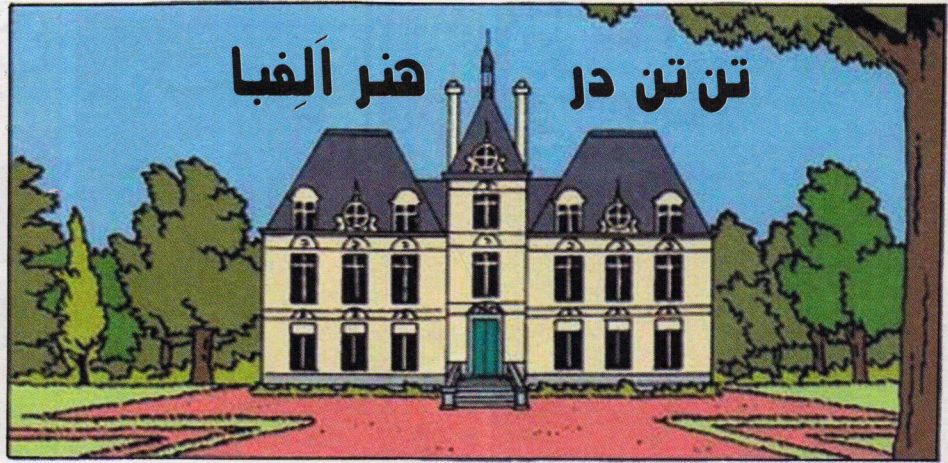
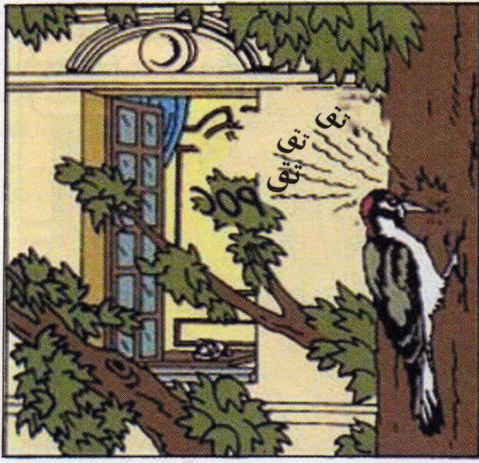
هنر الفبا

نویسنده و تصویرگر
هرژه/رودیه



ماجراهای تن تن
خبرنگار جوان

تن تن در هنر الفبا





وای!... خدای من!... تن تن تو این جا چه کار می کنی؟!... چی شده...؟ انگار خواب می دیدم، ولی باورم نمی شد که تو خواب هستم. به نظرم واقعی بود!



نه، نه، نمی شنوایم بهتورم!
ناخدا!...



الو، بله... بفرمایید خانم!...



نه خیر خانم، اشتباه گرفتید... این جا مغازه ی آقای کاتز قصاب شماره ۴۳۱ نیست... متاسفم... خواهش می کنم خانم.



چه کابوسی! عجب کابوس وحشتناکی بود!... بذار برات تعریف کنم...



الو، بله... چی...؟ کی...؟ خانم کاستافیوره!!! شما کجا...؟ این جا کجا!... تازه تشریف آوردید؟!...

اوه، نه!



یک دفعه خانم...

باز هم؟



داشتم از کابوس وحشتناکم می گفتم، نستور داشت در می زد که صبحانه من آماده است، اما یک دفعه نه نستوری بود و نه صبحانه ای... بلکه... یک پیر زن عجوزه و عفریت بود که به یک باره به یک پرنده ی نوک دار کوبی تبدیل شد و...

راست می گی؟



از کجا... از کجا تلفن می زنید.
از فرودگاه تلفن می زنم...



خیلی خوب، خانم. اما... همین الان رفت بیرون. حتماً از این که نتوانست با شما صحبت کنه خیلی متاسف می شه...



بله، تازه از لوس آنجلس اومدم... بله دو روز هم در این جا می مونم و البته برای دیدن شما و ناخدا شادوک حتماً به سراغتون می آم. راستی حال ناخدا چطوره؟ سلام منو بهش برسون و بگو اگه وقت کنم حتماً می بینمش...